

در ضرورت هم آهنگی های ناگزیر برای دموکراسی

مخمدرضا شالگونی

اختلافات نیز ارزیابی واقع بینانه ای داشته باشند. با توجه به این چند نکته بدیهی، باید دید آیا طرفداران دموکراسی می توانند هم کاری ها و هم آهنگی هایی با هم داشته باشند یا نه؟ و اگر آری، چگونه؟

راه کارگر از جریان هایی است که بر ضرورت هم کاری و هم آهنگی میان طرفداران دموکراسی تأکید دارند. اما در عین حال معتقد است که چنین هم کاری ها و هم آهنگی هایی تحت شرایط خاصی می توانند نتیجه بدهند و به راستی اثرگذار باشند. یعنی در صورتی که روی جانداختن و نهادینه کردن منطق دموکراسی و دامن زدن به سنگریندی هر چه وسیع تر و توده ای تر برای دفاع از آن متمرکز شوند. بگذارید در این باره مختصری توضیح بدهم.

دموکراسی، در اساس، شیوه ای از سازمان دادن قدرت سیاسی و به طور عمومی جامعه است برای تنظیم رابطه جریان های مختلف المنافع مخالف هم. و بر این فرض استوار است که می شود میان منافع ناهمگون و حتی متضاد، فصل مشترکی پیدا کرد تا فضای لازم برای هم زیستی توأم با رقابت و مقابله آنها فراهم گردد. دموکراسی این فصل مشترک را در حرمت **بقیه در صفحه ۲**

همبستگی با مردم فلسطین

در صفحه ۴

اعلامیه کانون نویسندگان ایران

(در تبعید)

در دومین سالگشت به خون

تپیدن اهل قلم و آزادی

در صفحه ۴

محکومان « قتل های زنجیره ای » پس از دوسال « تحقیق »

برهان

در حالی که دستگاه های امنیتی و پلیسی رژیم مشغول قدرت نمائی اند و هرکس را که اراده می کنند در یک چشم بهم زدن به بند زنجیر می کشند، و دادگاه ها مثل حمام های شب عید، بیست و چهار ساعته کار می کنند، چگونه است که در مورد قتل های زنجیره ای با وجود گذشت دو سال، هنوز هیچ دادگاهی تشکیل نشده است؟ چگونه است که روزنامه نویسان را پیش از ارتکاب جرم و با توسل به قانون «پیش گیری از وقوع جنایت و تبه کاری»، زندانی و محاکمه و محکوم می کنند، ولی متهمان دست چندم قتل های زنجیره ای - که در اوائل زندانی شده بودند- بدون برگزاری هیچ دادگاهی، یکی پس از دیگری رها شده اند و آزادانه می گردند؟ چگونه است که بجای دستگیری و محاکمه قاتلان، وکیل خانواده مقتولین، زندانی، محاکمه، و از حق وکالت محروم می شود؟ چرا در این دو سال، سنگ را بسته و سگ را رها کرده اند؟

همه، این پرسش ها را می کنند و همه هم پاسخ این پرسش ها را می دهند؛ می دانند که تعطیلی مطبوعات افشاگر و بگرویند و محاکمه آگاهان از شبکه تروریسم دولتی، هم برای انتقام گرفتن از اندک افشاگری های انجام گرفته توسط آنان، و هم برای جلوگیری از افشاگری های بیشتر در این رابطه است، تا با خاک کردن پرونده این قتل ها، از یک طرف، پی گیری پرونده تروریسم دولتی در امتداد بیست ساله پیشین مسدود، و از طرف دیگر، تداوم تروریسم دولتی برای بقای نظام اسلامی، امکان پذیر گردد.

در دو سالی که از وقوع قتل داریوش و پروانه فروهر، محمد مختاری، محمدجعفر پوینده و مجید شریف، سپری شده است، اصلاح طلبان با بهره برداری از این قتل های سیاسی و باج گیری سیاسی متکی بر اطلاعاتی کم یا بیش که از پشت پرده دستگاه تروریسم دولتی داشتند، در پی آن برآمدند تا دستگاه سرکوب حکومت اسلامی را از روش های مافیائی که از «دوم خرداد» به بعد، دیگر داشت به تهدیدی جدی برای «خودی ها» و اصلاح طلبان دل سوز جمهوری اسلامی هم تبدیل می شد، منصرف، و به سرکوب قانونمند و قابل کنترل و محدود به مخالفان حکومت اسلامی وادار کنند. آنان که قصد نداشتند با فاش کردن همه اطلاعات خود برای مردم و با پی گیری ردبای آمران اصلی مسدود ترور سیاسی بیست **بقیه در صفحه ۲**

کسانی که خود را طرفدار دموکراسی می دانند و می گویند که حرکت بزرگ کنونی مردم ایران علیه ولایت فقیه به استقرار دموکراسی بیانجامد و پایان کار جمهوری اسلامی پایان هر نوع استبداد سیاسی در این کشور باشد، باید از شرایط گسترش و پیروزی پیکارهای پیش رو تصور روشنی داشته باشند و الزامات رسیدن به چنان شرایطی را بپذیرند. برای این کار، درنگی در چند نکته بدیهی اهمیت دارد:

۱) پیکار برای دموکراسی و دستیابی به آن بدون تصویری از دموکراسی ناممکن است. حالا همه از دموکراسی صحبت می کنند - البته خوشحال کننده است ولی مسلم است که همه تصور واحدی از آن ندارند. پس یکی از ضروری ترین الزامات پیکار برای دموکراسی این است که همه روشن کنند که از دموکراسی چه می فهمند تا معلوم شود هر جریانی در پشت شعارها و ادعاها چه می خواهد و آیا فصل مشترکی میان خواسته های جریان های مختلف وجود دارد یا نه.

۲) دست یافتن به دموکراسی با وجود جمهوری اسلامی از محالات است. بنابراین، پیکار برای سرنگونی جمهوری اسلامی، از الزامات اجتناب ناپذیر استقرار دموکراسی است.

۳) سرنگونی جمهوری اسلامی ضرورتاً به استقرار دموکراسی نمی انجامد، زیرا نه همه مخالفان جمهوری اسلامی طرفدار دموکراسی هستند، نه دموکراسی در کشور ما سنت و فرهنگ محکمی دارد، و نه مخالفان داخلی و بین المللی دموکراسی در ایران - که شمار و توان شان هم کم نیست - به آسانی از سر راه آن کنار خواهند رفت. بنابراین استقرار دموکراسی در ایران به پیکار پی گیر و تمهیدات هشیارانه طرفداران آن نیاز دارد.

۴) طرفداران دموکراسی به جریان فکری، سیاسی و اجتماعی واحدی تعلق ندارند و اختلافات میان آن ها کم نیست. بنابراین، آن ها در صورتی می توانند به گسترش و پیروزی پیکار دموکراسی یاری برسانند که نه تنها از اشتراکات، بلکه از

دنباله از صفحه ۱ محکومان (قتل‌های زنجیره‌ای

ساله حکومت اسلامی در داخل و خارج ایران و با به میان کشیدن پای خامنه‌ای و خبیبی و مسئولان و روحانیون طراز اول حکومت بعنوان آمران اصلی این ترورها، موجودیت خود رژیم اسلامی را به خطر بیندازند، کوشیدند رهبر و صاحب‌قدرت‌ان درجه اول رژیم را به مصالحه‌ای که منافع و مصالح هر دو جناح را در بر داشته باشد راضی کنند که ضمن آن، حکومت، مسئولیت قتل‌های چهارگانه پائیز ۷۷ را برعهده بگیرد؛ پایان توسل به این روش‌ها را در قبال منتقدین و ناراضیان اعلام کند؛ عده‌ای را در سطح وزیر و مدیرکل، محاکمه و مجازات کند، تا هم پرونده قتل‌های سیاسی به شکلی کنترل شده از بالا و با جلب اعتماد مردم به حکومت، بسته شود و هیجان توده‌ای بخوابد، و هم آمران و کارگردانان واقعی این جنایات، در ازای این مصالحه و دست برداشتن از روش‌های مافیائی و اکتفا به سرکوب قانونی، از گزند در امان بمانند.

در برابر، جناح تمامیت‌خواه در این دو سال به هر روش و وسیله ممکن متوسل شد تا از چنین مصالحه‌ای سر باز زند و بویژه حکومت و مسئولان حکومتی را از دست داشتن در، یا اطلاع داشتن از طرح (قتل‌های زنجیره‌ای) پائیز ۱۳۷۷ میرا جلوه دهد. سران این جناح بخوبی می‌دانستند که با اعتراف به مسئولیت حکومت در ترور این چهار نفر، رژیم را در برابر سئوالات مربوط به پیشینه بیست ساله ترورهای سیاسی در داخل و خارج، آسیب‌پذیر و غیر قابل دفاع می‌کنند؛ می‌دانستند که به محاکمه کشاندن عاملان و مطلعان طراز بالائی چون وزیران و مدیران کل، مثل کبریت زدن به فیله‌ی دینامیت است که معلوم نیست پیش از رسیدن به انتها بتوان خاموش‌اش کرد. برای همین هم بود که سعیدامامی (اسلامی) را بعنوان سرمدار یک «محفل خودسر»، سر به نیست کردند.

از مشاهده آن چه بر سر پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و پی‌گیری کنندگان آن‌ها آمده است و آن چه در برابر چشمان ما در جریان است، چنین به نظر می‌رسد که جناح تمامیت‌خواه با وقت‌کشی‌ها و مانورها و سرکوبگری‌ها در این دو سال، بالاخره موفق شد آمران و کارگردانان اصلی ماشین ترور و آدم‌کشی را از چشم مردم پنهان نگهدارد و مانع از پی‌گیری پرونده قتل‌ها تا افتادن پرده از چهره این خون‌خواران و آدم‌کشان گردد. اما حیرت‌ناکه با تعمق در سیر آن چه در این دو سال در ارتباط با پرونده «قتل‌های زنجیره‌ای» رخ داده است، می‌توان درست به عکس چنین نتیجه‌ی ظاهری رسید. گذشته از این که رئیس جمهور با دست به عصا رفتن و محافظه‌کاری چندش‌آورش، و اصلاح‌طلبان حکومتی با پروای آشکار از افشای همه دانسته‌های خود، و با توسل به تهدید که اگر لازم باشد، همه چیز را برملا خواهند کرد، ناخواسته، مردم را متوجه کردند که از چه کسانی در هراس‌اند یا در چه سطحی از حکومت دارند باج‌خواهی می‌کنند و آنان را به معامله و مصالحه فرا می‌خوانند، خود سران جناح تمامیت‌خواه، در تلاش حقیقتاً هوشیارانه، بر تدبیر، حساب شده و جسورانه بمنظور دفع تعرضات باج‌گیرانه اصلاح‌طلبان و برگرداندن موج علیه آنان؛ و در تلاش برای رفع مسئولیت قتل‌ها از حکومت و قدرتمندان اصلی و ارگان‌های رژیم، درست آن چیزی را در طی این دو سال در برابر چشمان مردم گذاشته‌اند که می‌خواستند حاشایش کنند! فرض کنید که چند ماه پس از تشکیل «کمیته تحقیق ریاست جمهوری»، رهبر رژیم و رفسنجانی و روحانیون حکومتی،

خطیبان نماز جمعه، همه «ذوب شدگان در ولایت»، و دیگر قدرت‌مداران، تن به توصیه اصلاح‌طلبانی نظیر حجازیان و خاتمی می‌دادند و مثلاً فلاحیان و معاونان و مدیرکل‌های او را دراز می‌کردند؛ کشتارهای مافیائی را محکوم و در مورد اصلاح‌طلبان و «خودی‌ها» ممنوع می‌کردند؛ از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای تمجید، با بازماندگان آنان همدردی می‌کردند و برای «باقی‌ها» و «گنجی‌ها» و «شیرین‌عبادی‌ها»، درودها و دسته‌گل‌ها می‌فرستادند. نتیجه را با آگاهی و داوری امروزین مردم مقایسه کنید! می‌بینید که حاصل آن چه در این دو سال گذشته است و همه صحنه‌سازی‌ها و نعل و وارونه‌زدن‌ها و بگیر و ببندها و محاکمات، در حقیقت چیزی جز افتادن پرده از چهره‌های هراسندگان از پی‌گیری پرونده قتل‌های سیاسی، معرفی شدن توجیه‌کنندگان و طرفداران این سرکوب‌های مافیائی به مردم نبوده است؛ می‌بینید که، صحنه، اگرچه ظاهراً صحنه محاکمه پی‌گیری‌کنندگان پرونده قتل‌هاست، اما در حقیقت، صحنه صحنه محاکمه رژیم جمهوری اسلامی و رهبران سابق و فعلی رژیم، روحانیون طراز اول حکومتی، و مسئولان و ارگان‌های درجه اول رژیم جمهوری اسلامی در برابر چشمان مردم است. اگر آن‌طور که حجازیان‌ها و خاتمی‌ها تمایل داشتند، به زور «فشار از پایین و چانه زنی در بالا» دادگاهی تشکیل می‌شد که کار پرونده قتل‌ها را در محدوده قربانی کردن چند وزیر و مدیرکل حل و فصل می‌کرد، آیا مثل امروز برای عموم مردم روشن می‌شد که آمران و طراحان اصلی و درجه اول ماشین ترور دولتی رژیم اسلامی کیان بوده‌اند؟ قطعاً نه؛ و اکثر آنانی که با موضع‌گیری‌ها و سخنرانی‌ها و اقدامات آشکار خود در این دو سال، خودشان را ناخواسته بعنوان اصلی‌ترین مهره‌های شبکه تروریسم دولتی به مردم شناسانده‌اند، قسر در می‌رفتند! همه آن‌هایی که در این دو سال، از سرکارگردانی چون رفسنجانی و سایه او خامنه‌ای، تا کار چرخانانی چون آیت الله مصباح، آیت الله زیدی، اعضای شورای نگهبان، اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ نمایندگان رهبر در روزنامه کیهان، در صدا و سیمای جمهوری اسلامی و در دانشگاه‌ها، رؤسای دادگاه‌های روحانیت و انقلاب و مطبوعات؛ فرماندهان بسیج و نیروهای انتظامی و سپاه، امامان جمعه و غیره و غیره، در مخالفت با روشن شدن واقعیت پرونده قتل‌های پائیز ۷۷، در فرا افکنی آن به «دشمنان خارجی»، در جلوگیری از افشای حقایق و اطلاعات در مورد پرونده قتل‌ها؛ در ساختن سناریوهای مضحک و ناسخ و منسوخ در باره قتل‌ها به میدان آمدند و با ره‌نمیدن متهمان پرونده از زندان و زندانی کردن و محاکمه افشاگران و وکلای پرونده قتل‌ها را فراهم آوردند، نمی‌دانستند که درست با همین تلاش‌ها برای مدفون کردن پرونده و جلوگیری از شناخته شدن آمران و کارگردانان ماشین ترور دولتی، دارند اسامی خودشان را در لیست آمران و کارگردانان قتل‌های سیاسی می‌نویسند و پرونده تروریسم دولتی جمهوری اسلامی را برای مردم ایران می‌کشایند! خوب که نگاه کنیم، خودافشگری ناخواسته این اصلی‌ترین کارگردانان و کارچرخانان شبکه ترورهای سیاسی، در تلاش برای سد کردن افشگری فطره چکانی اصلاح‌طلبان، بسیار فراتر از آن چه که اصلاح‌طلبان قصد و جرأت فاش کردن‌اش را داشتند رفته، و رژیم جمهوری اسلامی، رهبر، و صاحب قدرت‌ان درجه اول حکومت را بعنوان جنایتکاران علیه بشریت، در معرض محاکمه افکار عمومی مردم ایران و جهان قرار داده است، با هیچ بازجویی نمی‌شد اینان را به اعترافی چنین عسریان در برابر چشمان مردم، و به

پذیرش مسئولیت کل رژیم در خون‌های ریخته شده توسط جوخه‌های ترور واداشت!

هرچند رسوا شدن رهبر و حاکمان و روحانیون و فرماندهان طراز اول رژیم بعنوان آمران، کارگردانان و کارچرخانان اصلی تروریسم دولتی، جای کشف حقایق و جزئیات تک تک پرونده‌های قتل‌های سیاسی را پر نمی‌کند و ضرورت پی‌گیری آن‌ها را ذره‌ای کاهش نمی‌دهد، اما با اطمینان می‌توان گفت که با وجود عدم پیشرفت در این زمینه و مسدود شدن پرونده‌های این قتل‌ها، پرونده کلان و ملی در مورد متهمان اصلی قتل‌های سیاسی، به نحو غیر منتظره و رضایت‌بخشی در جریان پی‌گیری توسط افکار عمومی مردم ایران و جهان است و مدارک قوی و مستند برای تنظیم کیفرخواست مردم ایران جهت محاکمه سران رژیم جمهوری اسلامی بخاطر ارتکاب جنایت علیه بشریت، به مقدار کافی _ و بدست خود آنان _ فراهم آمده است.

دنباله از صفحه ۴ اعلامیه کانون نویسندگان

بی‌گمان تلاش دولت مردان رژیم برای پاک کردن این جنایات از حافظه‌ی تاریخی مردم ایران، خام سری است. خانواده‌ی بزرگ این بسیار کشتگان و همه‌ی مردم ایران، داغ فرزندان خود را همواره بر دل دارند و پرونده‌های کشتار جنایتکارانه‌ی آنان را رها نخواهند کرد.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) همچون پیکره‌ی کوچکی از نیروهای آزادی‌خواه ایران، و به عنوان نهادی که عزیزترین یارانش قربانی تروریسم دولتی رژیم اسلامی حاکم بر ایران شده است، به نوبه‌ی خود و به مشابه بخشی از دادخواهی عمومی، رسیدگی به این پرونده‌ها را دنبال کرده و از پای نخواهد نشست.

دستگاه بی‌داد قضایی در شرایطی که برای توقیف مداوم روزنامه‌ها، به بند کشیدن قلم‌زنان و خفه کردن آنان عملاً دادگاه صحرایی برپا کرده است، در مورد رسیدگی به پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای به دادخواهان، به مردم ایران مدام وعده‌ی سر خرم می‌دهد.

ایرانیان آزادی‌خواه!

قاتلان اصلی این ترورها که در رأس هیئت حاکمه‌ی ایران بر کرسی قدرت تکیه زده‌اند، هرگز داوطلبانه به جنایات خود اعتراف نکرده و علیه خویش پرونده نخواهند ساخت. هر چند که آمریت آشکار آنان در انجام این کشتارها، همچون روز بر همگان روشن باشد.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) همه‌ی ایرانیان آزاده، همه‌ی آزادی‌خواهان و طرفداران حقوق بشر، به‌ویژه خانواده‌ی جهانی قلم را فرا می‌خواند تا با زیر فشار گذاشتن بین‌المللی رژیم حاکم بر ایران، بر اعزام یک هیئت بین‌المللی برای رسیدگی به پرونده‌ی «قتل‌های زنجیره‌ای» پای بشارند.

آمرین این قتل‌ها را باید به عنوان جنایت‌کاران علیه بشریت به دادگاه بین‌المللی کشانید؛ وظیفه‌ای که انجامش، البته مشروط به همبستگی همگان است.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

۲۰ نوامبر ۲۰۰۰

تک تک افراد انسانی و برابری حق شهروندی آن‌ها می‌بیند. یعنی بر این فرض تکیه می‌کند که تک تک افراد انسانی، صرف نظر از اعتقادات و جنسیت و توانایی‌ها و مهارت‌ها و قومیت و نژاد و ملیت‌شان، حق حیات و شکوفایی و خودرهبری (autonomy) دارند؛ و بنابراین در هر جغرافیای سیاسی که زندگی می‌کنند، باید از حق شهروندی برابر برخوردار باشند. به این ترتیب، دموکراسی بی‌شش از آن که روشی برای رسیدن به وحدت و همگونی باشد، روشی است برای سازمان دادن رقابت و مخالفت و تنظیم رابطهٔ رقیبان و مخالفان، با تکیه بر فصل مشترک بنیادی آن‌ها. اگر منطق دموکراسی چنین است، پس هم کاری و هم آهنگی میان طرفداران دموکراسی باید به نحوی باشد که بتواند به جانداختن و نهادینه کردن این منطق کمک کند. مثلاً هم اکنون، در میان ایرانیان کم نیستند کسانی که ضمن دفاع از آزادی و دموکراسی، فردریک هایک و میلتون فریدمن را از پیامبران اولوالعزم می‌پندارند و با همان حرارتی که از آزادی‌های فردی دفاع می‌کنند، برای بازار آزاد نیز سینه می‌زنند و معتقدند حتی هوایی را که تنفس می‌کنیم از طریق بازار آزاد بهتر می‌توان پاکیزه نگه داشت. حال ما هواداران سوسیالیسم که در غالب مسایل سازمان‌دهی اقتصادی و اجتماعی مخالف آنها هستیم، چگونه می‌توانیم در پیکار دموکراسی با آنها همکاری کنیم؟ برای حل مسایلی از این دست، معمولاً تاکنون -مخصوصاً در سنت چپ ایران- سه راه ارائه می‌شده که هر سه نیز بی‌راهه بوده‌اند.

۱- مقید کردن دموکراسی به "خودی‌ها" و تبدیل آن به چتری برای جمع کردن دیگران حول یک نیروی سیاسی معین. نمونه‌های این اندیشه را می‌شود در روایت‌های گوناگون "اتلاف‌ها" و "اتحاد‌ها" و "جبهه‌هایی که برای دموکراسی خلق" راه اندازی می‌شدند، مشاهده کرد. در این نوع همکاری‌ها، حتماً پذیرش مستقیم یا غیرمستقیم "هژمونی" حزب یا نیرویی که ستون اصلی ائتلاف تلقی می‌شد، ضروری بود. و "دموکراسی" پوششی بود برای قابل تحمل کردن "هژمونی" نیروی اصلی برای دیگران. این مدل ائتلاف برای "دموکراسی" البته فقط در میان چپ رایج نبود؛ دیگران نیز روایت‌هایی باب طبع خودشان از این مدل درست می‌کردند. در واقع "شورای ملی مقاومت" مجاهدین خلق که هدف خود را برپایی "جمهوری دموکراتیک اسلامی" اعلام می‌کند، بر مبنای همین مدل ساخته شده است. مسلم است که این مدل ائتلاف برای "دموکراسی" نه تنها به تقویت نیروها و شرایط دموکراسی کمک نمی‌کند، بلکه -اگر پا بگیرد- خود به مانعی بر سر راه پیکار دموکراسی تبدیل

می‌شود.

۲- بی‌ارزش و حتی ارتجاعی قلم داد کردن مبارزه برای "دموکراسی بورژوازی". در اینجا معمولاً به جای این که بر اصول بنیادی دموکراسی (مانند حق حاکمیت مردم، حق شهروندی برابر همهٔ افراد و آزادی‌های بی‌قیدوشرط سیاسی) تأکید شود، جوهر دموکراسی در شکل معینی از سازمان‌دهی قدرت سیاسی جستجو می‌شود. به همین دلیل است که مثلاً "دموکراسی پارلمانی" چیزی کاملاً بی‌ارزش تلقی می‌شود و "دموکراسی شورایی" تنها شکل وجودی دموکراسی. مشخصهٔ اصلی این شیوهٔ تفکر پیشینه‌خواهی (ماکزیمالیسم) آن است. و اشکال پیشینه‌خواهی این نیست که دموکراسی عمیق‌تری می‌طلبد، بلکه این است که به بهانهٔ آن، حداقل‌ها را بی‌ارزش می‌داند. و بنابراین، معمولاً از هر نوع تلاش برای جانداختن اصول بنیادی دموکراسی فطره می‌رود.

۳- مقدم شمردن پیکار دموکراسی بر پیکار طبقاتی. این نظر بر عدم امکان هم‌زمانی این دو پیکار استوار است و مدعی است هر نوع تأکید بر پیکار طبقاتی، به تضعیف پیکار دموکراسی و تشدید اختلافات طرفداران دموکراسی منجر می‌گردد. اشکال چنین نظری این است که نه تنها نقداً پیکار طبقاتی را به فردائی نامعلوم حواله می‌دهد، بلکه پیکار دموکراسی را نیز تضعیف می‌کند. زیرا در واقعیت زندگی، کارگران و زحمتکش‌شان در بستر پیکارهای طبقاتی است که اهمیت حیاتی دموکراسی را درمی‌یابند و برای آن می‌جنگند.

با اندکی تأمل می‌توان دریافت که این هر سه راه، اولاً- علی‌رغم تفاوت‌های‌شان، در عدم پذیرش هم‌زمانی پیکار دموکراسی و پیکار طبقاتی، با هم خویشاوندی دارند؛ ثانیاً- به جای حل مسأله (یعنی پیدا کردن راهی برای هم‌کاری و هم آهنگی نیروهای طرفدار دموکراسی)، صورت مسئله را پاک می‌کنند؛ ثالثاً- در عمل، خواسته یا ناخواسته، پیکار دموکراسی را تضعیف می‌کنند.

برخلاف این هر سه راه، ما معتقدیم با تأکید بر هم‌زمانی پیکار دموکراسی و پیکار طبقاتی است که می‌توان وسیع‌ترین و اثرگذارترین همکاری‌ها و هم آهنگی‌ها را برای دموکراسی سازمان داد. کافی است توجه داشته باشیم که هیچ‌کس، هیچ جریان فکری-سیاسی، و هیچ گروه اجتماعی را نمی‌توان پیدا کرد که فارغ از خواسته‌ها و نیازهای خودش، در پی دموکراسی باشد. بعلاوه، برخلاف اقلیتی کوچک که ممکن است از طریق بحث و فحص‌های انتزاعی، معنا و اهمیت دموکراسی را دریابند، اکثریت عظیم مردم، در تعقیب منافع‌شان است که دموکراسی را کشف می‌کنند و برای آن می‌جنگند. و بهتر است فراموش نکنیم که دموکراسی هر جا که شکل گرفته و هر قدر که شکل گرفته، عمدتاً در

کشاکش همیمن منافع متفاوت و متضاد اقشار و طبقات اجتماعی مختلف شکل گرفته است و در شکل‌گیری و تعمیق و گسترش آن، طبقه کارگر بیش از همه نقش داشته است. به همین دلیل، تصادفی نیست که در هیچ‌جا، دموکراسی از طریق یک جبههٔ دموکراتیک واحد و فراگیر قوام نیافته است. جبهه‌های فراگیر "دموکراتیک" یا "خلق" در بعضی از کشورها (که غالباً در کشورهایی با جمعیت عمدتاً دهقانی) در مقابله با اشغال خارجی یا در مبارزه رژیم‌سیاستبدادی، تحت شرایطی، نقش بسیار مهمی ایفا کرده‌اند، اما هیچ کدام‌شان در تأسیس و گسترش دموکراسی موفق نبوده‌اند؛ و احتمالاً به دلیل فراگیر بودن‌شان. حقیقت این است که پلورالیسم (چندگانگی) فکری، سیاسی و تشکیلاتی، همیشه در قوام و دوام دموکراسی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است.

با توجه به آن چه گفته شد، در صورتی می‌توان وسیع‌ترین و اثرگذارترین هم‌کاری‌ها و هم آهنگی‌ها برای دموکراسی را سازمان داد که: الف- تعریفی از دموکراسی حداقل، از طرف طیف‌های اصلی طرفدار دموکراسی پذیرفته شود تا در مقیاسی هرچه وسیع‌تر مورد پشتیبانی قرار گیرد و مقبولیت عمومی پیدا کند. این حداقل را به‌طور دلخواهی نمی‌توان تعیین کرد، بلکه سطحی است که مجموعهٔ شرایط امروز کشور آن را تعیین می‌کند و پائین‌تر از آن، دموکراسی اصلاً نمی‌تواند شکل بگیرد. مثلاً در ایران امروز، کافی نیست که از آزادی‌های بی‌قیدوشرط سیاسی، حق حاکمیت مردم، و برابری حق شهروندی به‌طور کلی صحبت شود، بلکه لازم است مثلاً ضرورت جدایی دین از دولت، برابری حقوق اجتماعی زنان و مردان و حق تعیین سرنوشت ملیت‌های ایران نیز با شفافیت و هرچه بیشتر مورد تأکید قرار گیرد. ب- همهٔ طرفداران دموکراسی، بسته به شفافیت تعهدات‌شان به دموکراسی مورد توجه قرار گیرند تا بشود از نفوذ اجتماعی همهٔ‌شان برای جانداختن و نهادینه کردن منطق دموکراسی استفاده شود.

ج- هم آهنگی‌ها و همکاری‌های طرفداران دموکراسی به جای آن که معطوف به برپایی جبهه یا ائتلافی فراگیر باشد، در خدمت دامن زدن هرچه گسترده‌تر به سنگربندی توده‌ای برای دموکراسی باشد و از ضرورت و موجودیت شکل‌های مستقل برآمده از خواسته‌ها و نیازهای گروه‌های مختلف مردم پشتیبانی کند. د- همهٔ طرفداران دموکراسی، پذیرش دموکراسی حداقل را، بلیط ورود به هر نوع مراودات و ارتباطات سیاسی تلقی کنند و با نیروهای ضددموکراتیکی که آن را نمی‌پذیرند، فعالانه مرزبندی کنند و در منزوی ساختن آن‌ها بکوشند.

